

نظم نوین جهانی و محیط زیست فرهنگی

نوشته دکتر حمید مولانا^{□□□}

ترجمه اسماعیل اسفندیاری

دهه‌های پایانی قرن بیستم مبانی تفکر ما را به لرزه انداخته است. با این حال، نه «پایان ایدئولوژی» محقق شد - یعنی همگرایی بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم آن‌گونه که *دانیل بل* جامعه‌شناس (۱۹۶۰) پیش‌بینی کرد - و نه «پایان تاریخ» یعنی پیروزی آشکار لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی آن‌گونه که تحلیل‌گر سیاسی محافظه‌کار امریکایی *فرانسیس فوکویاما* (۱۹۸۹) طرح کرد. فقط تاریخ شکاف خورد و جست‌وجو برای ایدئولوژیهای جدید آغاز شد. سیاست امریکایی، فرهنگ اسلامی، تکنولوژی ژاپنی - به عنوان مثال - به حوزه‌های جدید و آزمایشی پرخطر وارد شدند. در طول سالها «نمایش»های واضحی از عملکردها ارائه شد: ویتنام، ایران، لبنان، افغانستان، نیکاراگوئه، پاناما، شیلی، چین، آفریقای جنوبی، کویت، عراق و البته اروپای شرقی و اتحاد شوروی، علاوه بر دیگر تحولات از کشمیر تا الجزایر و از ایرلند شمالی تا آفریقای جنوبی. گویی روح تغییر فضای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهان را فرا گرفته است.

جست‌وجو برای نظم فرهنگی جدید

دقیقاً در همین محیط است که نیروهای فرهنگی وارد بازی جهانی شده‌اند. در حالی که روابط بین‌الملل به منافع و ساختارهای گوناگون، از حوزه نظامی تا سیاسی، و از حوزه اقتصادی تا فرهنگی وارد می‌شود، پرسش محیط‌زیست ارتباطی نقش چشمگیری می‌یابد. رشد مباحث و ادبیات درباره ابعاد اخلاقی و معنوی روابط بین‌الملل در سالهای اخیر، اهمیت نظامهای ارزشی و توجه به محیط نمادینی که توسط فناوری اطلاعات ایجاد شده را نشان می‌دهد. منازعات ایدئولوژیک، دینی و مذهبی ده سال گذشته اهمیت و عمق اختلافات فرهنگی در روابط بین‌الملل را برجسته می‌کند.

در گفتار و کردار اهمیت سیاست بین‌الملل در طول این دوره شواهد کافی برای درهم پیچیدگی ایدئولوژی و تکنولوژی دیده می‌شود و درخواستی مستقیم یا غیرمستقیم از سوی افراد و حتی دولت - ملتها برای محیط اطلاعاتی جدیدی که فرهنگ در رأس آن است به چشم می‌خورد. این امر در هیچ کجا بهتر از وقایع خاورمیانه و حضور ایالات متحده در این بخش از جهان در طول دهه‌های گذشته قابل مشاهده نیست. مثلاً در حالی که در ۱۹۹۱ استراتژی «تسلط اطلاعاتی» و

فناوری پیشرفته ایالات متحده را قادر ساخت در برابر حکومت سکولار و خشن عراق پیروز شود، در سال ۱۹۷۹ تلاش پیگیرانه واشینگتن برای حفظ حکومت شاه ایران و جلوگیری از انقلاب اسلامی ناموفق بود. بنابراین، هر بحثی از نظم نوین جهانی باید به زمینه وسیع تر محیطی / ارتباطی و همچنین تنوع فرهنگ جهانی توجه کند. منابع مشروعیت و اقتدار در سیاست جهانی معاصر چیست و این منابع چگونه در مناسبات نهادی کنونی روابط ملی و بین‌المللی قرار دارد؟ چه نوع شیوه‌های پاسخگویی را می‌توان نهادینه کرد تا دفاع از منافع عمومی جهانی و جامعه جهانی در کل تضمین شود؟ آیا نظم نوین جهانی به شکلی بین‌المللی آغاز خواهد شد که کشورهای در حال توسعه به گونه‌ای فزاینده وابسته شوند؟

بسیار قبل از آن‌که عبارت «دهکده جهانی» مارشال مک لوهان کانادایی مشهور شود، وندل ویلکی امریکایی با اشتیاقی ناشی از حمل و نقل هوایی مدرن، اصطلاح «جهان واحد» را ترویج کرد. البته احساسات و افکار پیچیده‌ای که امروز با این عبارات تداعی می‌شود در اصل گفتمان ویلکی یا مک لوهان نبود. این عبارات سابقه‌ای طولانی دارند. این واقعیت که جهان به لحاظ تکنولوژیک یا ستاره‌شناختی یکی است - سیاره‌ای واحد که در میدان جاذبه ستاره‌ای خاص قرار دارد - اهمیت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ندارد. جغرافیای تاریخی بیشتر کارکردی / اینشتینی دارد تا نیوتنی. با وجود پیشرفت علمی و تکنولوژیک، از جمله رشد حیرت‌انگیز نرم‌افزار و سخت‌افزارهای اطلاعاتی و ارتباطاتی در طول چندین دهه گذشته، اکثریت بزرگ ساکنان این «دهکده جهانی» در شرایط نامناسب بی‌سوادی، بیماری، گرسنگی، بیکاری و سوء تغذیه زندگی می‌کنند و هنوز از ابزارهای اساسی دانش، اطلاعات و ارتباطات مدرن محرومند. نویسنده‌ای هندی به خوبی شگفتی آن را دریافته است:

اگر ۱۰۰ نفر در این دهکده جهانی ساکن باشند، تنها یک نفر فرصت تحصیل بالاتر از سطح مدرسه را داراست، ۷۰ نفر قادر به خواندن و نوشتن نیستند. بیش از ۵۰ نفر از سوء تغذیه رنج می‌برند، و بیش از ۸۰ نفر در خانه‌های زیراستاندارد زندگی می‌کنند. شش نفر از این ۱۰۰ نفر کل درآمد دهکده را در دست دارند. چگونه این شش نفر در صلح با همسایگان خود زندگی خواهند کرد بدون آن‌که خود را تا دندان مسلح کنند و به کسانی که به نفعشان می‌جنگند تسلیحات بدهند؟

به عنوان مثال، با ظهور به اصطلاح «انفجار اطلاعات» و «جامعه اطلاعاتی»، یکی از مهمترین پرسشهای فراروی جوامع اسلامی، کنترل‌کننده نهایی پردازش اطلاعات و تکنولوژی در عصر الکترونیک کنونی و نابودی تدریجی فرهنگ شفاهی یا سنتی - که نیرویی مهم در مقاومت علیه سلطه فرهنگی بوده - خواهد بود. مفهوم جامعه سکولار زمانی به زندگی پیچیده سرزمینهای اسلامی وارد شد که نیروهای مقاومت در حداقل بود. در نتیجه خودآگاهی جدید و درجه آمادگی

و تجدید حیات فرهنگی که در طول دهه‌های اخیر در جوامع اسلامی سراسر جهان شاهد بوده‌ایم، آغاز «انقلاب اطلاعات» و ورود به «جامعه اطلاعاتی» احتمالاً بستری نامساعد خواهد داشت.

سؤال حیاتی جوامع اسلامی این است که آیا جامعه اطلاعاتی و ارتباطاتی جهانی در حال ظهور، جامعه‌ای اخلاقی و معنوی است یا تنها مرحله‌ای دیگر از تحولاتی است که غرب در مرکز و جهان اسلام در حاشیه آن قرار دارد. در طول تاریخ اسلام، به ویژه در قرون اولیه، اطلاعات «کالا» نبود بلکه ضرورتی اخلاقی و معنوی بود. آیا جامعه اطلاعاتی نوعی «جامعه شبکه‌ای» است که در آن عقلانیت جدید سیاست ابزارگرایی افراطی را تحمیل می‌کند در حالی که مسائل اجتماعی همچون مسائل فنی تلقی می‌شود و متخصصان جایگزین شهروندان می‌شوند؟ آیا فناوریهای جدید اطلاعات تمرکز تصمیم‌گیری را تشویق می‌کند و موجب تجزیه جامعه و تبدیل به آشکالی از زندگی اجتماعی با فردگرایی شدیدتر خواهد شد؟ آیا جامعه اطلاعاتی در موقعیتی است که در آشکال سنتی ارتباطات تغییرات کیفی ایجاد و نهایتاً ساختارهای اجتماعی را متحول کند، و آیا چنین ساختارهای جدیدی به اخلاقیات جدید نیاز دارند؟ بنابراین، به نظر می‌رسد اکنون گفتمان و مفاهیم نظم جهانی در رأس سیاست جهانی، ظهور یک محیط ارتباطاتی جدیدی را جشن می‌گیرد و کلید کنترل بیشتر اطلاعات را در دست دارد.

پارادایم جامعه اطلاعاتی

آیا جامعه اطلاعاتی جهانی در حال ظهور، کاربرد اجتماعی اطلاعات و اهداف اجتماعی اصیل جامعه اسلامی را آسان می‌سازد یا از آن ممانعت می‌کند؟ پاسخ در بررسی عناصر «جامعه اطلاعاتی» نهفته است که در مرکز الگوی مسلط فعالیتهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایالات متحده و تعدادی از کشورهای دیگر قرار دارد. همچنین مطالعه مفهوم وسیع‌تر زندگی اجتماعی را می‌طلبد که الگوی اسلامی جامعه و دولت را نشان دهد.

در کانون بحث دو دیدگاه نسبت به جامعه وجود دارد، پارادایم جامعه اطلاعاتی و پارادایم جامعه اسلامی که در سطوح فکری و فلسفی، فلسفه و نظریه اطلاعات و ارتباطات جایگزین گفتمان فرامادی و دغدغه اصلی تفکر فلسفی در غرب شده است. در سطوح خط‌مشی و اجرا، پارادایم جامعه اطلاعاتی در غرب ایدئولوژیهای نئومدرنیسم، پست‌مدرنیسم یا فراصنعتی شدن را به تصویر می‌کشد بدون کنار گذاشتن نظامهای اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌داری که همچنان هسته آن را تشکیل می‌دهد. بنابراین پارادایم جامعه اطلاعاتی این‌گونه ارائه می‌شود «پیدایش جامعه‌ای که شرایط شکوفایی کلی خلاقیت فکری انسان را فراهم می‌آورد، به جای تأمین شرایط مصرف مادی ثروتمندان.» (ماسودا، ۳: ۱۹۸۱) براساس این گفته، رابطه بین دولت، جامعه و فرد با تولید ارزش

اطلاعاتی و نه ارزش مادی تعیین خواهد شد. براین اساس، جامعه اطلاعاتی موجب تحول جامعه و شکل‌گیری نوع کاملاً جدیدی از جامعه بشری خواهد شد. برخی از ویژگیهای پارادایم جامعه اطلاعاتی به گفته حامیان آن عبارتند از «روح جهانی‌گرایی»، «رضایتمندی ناشی از دستیابی به اهداف»، «دموکراسی مشارکتی»، «درک ارزش زمان»، «اجتماعات داوطلبانه» و یک «اقتصاد هم‌افزا» (ماسودا، ۳-۳۱: ۱۹۸۱). به علاوه، گفته می‌شود که این جامعه اطلاعاتی بر خدمات مبتنی است؛ بنابراین نوعی بازی بین اشخاص است (بل، ۱۹۷۳). آنچه اهمیت دارد اطلاعات است. مهمترین فرد یک حرفه‌ای است که برای ارائه انواع مهارتهای مورد نیاز جامعه اطلاعاتی آموزش دیده است. همچنین جامعه اطلاعاتی نوعی جامعه معرفتی کاملاً سکولار مبتنی بر نظام دولت - ملت خواهد بود.

این عناصر پارادایم جامعه اطلاعاتی، در مقایسه با پارادایم جامعه اسلامی و تجربه تاریخی آن، سه سؤال اساسی مطرح می‌کند: اولاً، آیا پارادایم جامعه اطلاعاتی بر ابعاد معرفت‌شناختی، نظری و عملی پارادایم جامعه اسلامی غلبه خواهد کرد یا این‌که تحت کنترل و هدایت آن خواهد بود؟ به‌طور خلاصه، کدام پارادایم مبنای فرآیند تغییرات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خواهد بود؟ ثانیاً، آیا پارادایم جامعه اطلاعاتی یک پارادایم واقعاً اطلاعاتی و معرفتی است و روایت چه کسی از معرفت و اطلاعات مدنظر است؟ و سوم، کدام سیستمهای اقتصادی و سیاسی پیش‌نیاز پارادایم جامعه اطلاعاتی هستند و نتایج اقتصادی، سیاسی و اجتماعی این پارادایم برای جوامع اسلامی چیست؟

پارادایم جامعه اسلامی

ایده پارادایم جامعه اطلاعاتی و جامعه جهانی اطلاعاتی در حال ظهور در چند وجه بنیادین با مفهوم اساسی جامعه اسلامی و برخی اصول مهم اسلام مغایر است. به‌طور خاص در رابطه با سؤالات اصلی مطرح در این مقاله، تحقیق در چهار حوزه برای درک پارادایم جامعه اسلامی و تجربه آن در ارتباط با غرب ضروری است. این حوزه‌ها عبارتند از:

۱. دیدگاه جهانی توحید؛
۲. جامعه‌شناسی دانش؛
۳. انسجام شخصیت؛ و
۴. معنای جامعه و دولت.

دیدگاه جهانی توحید

پارادایم جامعه اسلامی پارادایمی وحیانی است نه اطلاعاتی. اسلام و نظریه توحید (یگانگی خداوند، انسانها و جهان) است که معیارهای اطلاعات را تعیین می‌کند و نه برعکس. در جهان قوانین طبیعی و فرامادی، انسان مسلمان برای دستیابی به ارزشهایی برای کنترل سیر قوانین طبیعی به قوانین فراطبیعی توجه می‌کند؛ بنابراین اطلاعات و دانش خالی از ارزش نیست بلکه اقتضائات هنجاری، اخلاقی و معنوی دارد. دیدگاه جهانی توحید، برای زندگی معنا، روح و هدف تعیین می‌کند و فرد را در عمل به اصول اخلاقی متعهد می‌کند. به‌طور خلاصه، اصل جاودانه توحید است که پارادایم جامعه اسلامی را تنظیم می‌کند و به شکل کلی یا جزئی، تابع هیچ پارادایم دیگری نمی‌شود.

بنابراین، از دیدگاه اسلام، پارادایم علمی که عمدتاً به دنبال انقلاب صنعتی توسعه یافت و پارادایم اطلاعات که اکنون در توصیف جوامع فراصنعتی ترویج می‌شود، هر دو ناقص و قابل تغییر است. دوگانگی و تناقض عمده‌ای که در طول قرن گذشته در کشورهای اسلامی ایجاد شد دقیقاً ناشی از این واقعیت بود که پارادایم علمی غربی به عنوان نیروی مسلط برای هدایت فرآیند توسعه اقتصادی و اجتماعی وارد شد. اکنون پارادایم جامعه اطلاعاتی به عنوان جامعه‌ای تبلیغ می‌شود که شکوفایی کلی فعالیت فکری و معنویت انسانی را موجب می‌شود. چرا جوامع اسلامی باید منتظر ظهور این پارادایم اطلاعاتی باشند تا معنویت ایجاد کند در حالی که رویکرد جهانی اسلام بر معنویت مبتنی است و بر پایه اصول مفصل حقوقی، قضایی و اخلاقی قرار دارد.

جامعه‌شناسی دانش

«انقلاب اطلاعاتی» معاصر که شالوده پارادایم جامعه اطلاعاتی است، نباید به عنوان پدیده‌ای بی‌مانند در تمدن بشری توصیف شود. همچنین نباید به عنوان پدیده‌ای مجزا از پارادایم جامعه اسلامی تلقی شود. همان‌طور که در جایی دیگر گفته‌ام (مولانا، ۱۶۶-۷۳: ۱۹۸۶) در هر سه مرحله توسعه تکنولوژیک و اجتماعی - کشاورزی، صنعتی و اکنون فراصنعتی - اطلاعات گسترده‌ترین، عمده‌ترین و اصلی‌ترین عنصر در فرایند توسعه بوده است. اطلاعات در قالب مهارت و دانش مقدمه تشکیل سرمایه و از جهات مختلف ویژگی هر سه مرحله بوده است. پذیرش این فرض بدان معناست که اطلاعاتی و دانش ویژگی انحصاری جوامع صنعتی نیست، مگر این‌که اطلاعات و دانش به عنوان محتوای معرفت‌شناختی و تکنولوژیک غربی تعریف شود. یک نمونه آن حجم اطلاعات و دانش علمی تولید شده در جهان اسلام در رشته‌هایی چون طب، ریاضیات، جغرافیا،

تاریخ، نجوم، فلسفه، ادبیات، معماری و هنر، در کنار پیشرفت ارتباطات، حمل و نقل، دریانوردی، صنعت کاغذ و تولید کتاب است.

در واقع پارادایم جامعه اسلامی عامل انقلاب اطلاعاتی و علمی در قرون وسطی بود. آنچه به عنوان دوران تاریک قرون وسطی در تاریخ غرب شناخته شده، دورانی طلایی در جامعه اسلامی بود که از اندونزی و اقیانوس آرام در شرق تا اسپانیا و سواحل اقیانوس اطلس در غرب و از آسیای میانه و هیمالیا در شمال تا جوامع افریقای جنوبی و اقیانوس هند در جنوب امتداد داشت. جامعه و تمدن اسلامی در اسپانیا در طول قرون وسطی منبع پیشرفت جهانی در اطلاعات و علم بود. در حالی که اروپا دوران جهل را می‌گذراند، مدارس قرطبه (Cordoba) و غرناطه (Granada) به مراکز روشنایی این قاره تبدیل شدند. زمانی که تفکر کلاسیک باستان در تاریکی صومعه‌ها مدفون بود، محققان، فیلسوفان و دانشمندان مسلمان به تولید علوم گوناگون در شهرهای بخارا و سمرقند در آسیای میانه و کتابخانه‌های کلان شهرهای خاورمیانه از ری در ایران تا بغداد در عراق مشغول بودند. رشد دانش تنها نظری نبود بلکه در تکنولوژی حوزه‌هایی چون مکانیک و کشاورزی نیز کاربرد داشت.

گرایش اسلام به زندگی دنیوی در این دوره بسیار اهمیت داشت و تأثیر عمیقی بر روند اطلاعات، علوم و تکنولوژی بر جای گذاشت. تفاوت بنیادین فرهنگ یونانی دوران کلاسیک و فرهنگ اسلامی قرون وسطی از این واقعیت ناشی می‌شود که اندیشه یونانی تنها مجذوب مطالعه انسان بود، در حالی که فرهنگ اسلامی دانشمندان را به مطالعه کلیت جهان تشویق می‌کرد. بنابراین، دوران اطلاعاتی و علمی که مشخصه پیشرفت اسلام از سال ۷۰۰ تا ۱۳۰۰ میلادی بود، شاهد جهش‌های مادی و معنوی بود و باعث تأثیر عظیم اسلام در حوزه‌هایی چون ریاضیات، نجوم، شیمی، زیست‌شناسی و طب، همچنین در فلسفه، ادبیات، تاریخ، جغرافیا، جمعیت‌شناسی، علم سیاست، جامعه‌شناسی و اقتصاد شد. بنابراین مسلمانان منافع خود را در روابط بین دولتی و مسائل بین‌المللی توسعه دادند و در نتیجه به درک بالایی از دانش و قدرت دست یافتند.

مفاهیم یگانگی خداوند و برادری انسانها - دو مفهوم بنیادین در نظریه توحید - کاوش و تحقیقات علمی این دوران را پشتیبانی می‌کرد. مفهوم وحدت بشر موانع جغرافیایی و دیوارهای نژادی و زبانی را که قبلاً زیاد شده بود فرو ریخت. یونانیان دانش را نظام‌مند، تعمیم یافته و تئوریزه کردند ولی مطالعه نظام‌مند، شیوه‌های علمی، سنجش و مشاهده ممتد به دوران دانش و اطلاعات اسلامی تعلق داشت. آنچه به عنوان علمی / اطلاعاتی مدرن می‌شناسیم در پی این روح جدید جست‌وجوگری که پیش از رنسانس توسط دانشمندان مسلمان به اروپا معرفی شد، پدید آمد. این نکته‌ای مهم برای درک فرهنگ اسلامی و ویژگی دوره علم اطلاعات است که کیفیت ایستای تصور

کلاسیک یونانی از جهان را به جهانی پویا به لحاظ بی‌کرانی فضا و زمان تبدیل کرد. اسلام به عقل و تجربه توجه کرد و بر طبیعت و تاریخ به عنوان منابع دانش بشری تأکید کرد. به هر حال در اینجا نمی‌توان بری کسانی که از انقلابات علمی / اطلاعاتی این دوره مطلع نیستند، گزارشی کامل ارائه کرد. برخی توضیحات در منابع آمده است (سارتون، آرنولد و گیلارن، هالت و دیگران، میرزا و صدیقی، مک دونالد، ون گرونهام، سعید و زاهد، ابن‌خلدون، ویکنز).

در قلمرو اطلاعات، اسلام هم خود انسان و هم جهان را به عنوان منابع دانش می‌شناسد. روش مشاهده و آزمایش، روش علمی قیاس، و تأکید بر ادراک حسی به عنوان منبع شناخت همه به دوره انقلاب علمی و اطلاعاتی در تاریخ اسلام تعلق دارد. در واقع اگر سقوط قرطبه و غارت بغداد و ری به دست مهاجمان بیگانه در قرون دوازده و سیزده رخ نداده بود، اروپا مجبور نبود سه قرن انتظار بکشد تا سپیده دم رنسانس علمی خود را نظاره کند.

پارادایم جامعه اسلامی همچنین عامل تولید صدها اثر عظیم خلاقانه و ادبی در شعر، مکتب نمادگرایی (Symbolism) و تصوف (mysticism) توسط غولهایی چون ابن عربی، مولوی رومی، حافظ، سعدی، نظامی و عطار بوده است. همه این موارد کارهایی مهم در گسترش جهان‌بینی اسلامی بوده است. دیدگاه جهانی ارتباطات و اطلاعات که هنوز به مطالعه و بررسی جامعی نیاز دارد. این موارد تنها تفسیر شاعرانه ادبی ارزشهای اسلامی نیست بلکه ابعاد مهم اجتماعی - فرهنگی و روحی - هنجاری را که مشخصه جامعه اسلامی بوده نیز در بردارد.

برخلاف امپراطوری روم و ایران که برای حفظ ملیتهای گوناگون ناگزیر بودند، به نظامهای اداری و نظامی اتکا کنند، دولت اسلامی اولیه مزیت بی‌نظیر بهره‌مندی از کتاب الهی - قرآن - و قانون الهی - شریعت - را داشت که مرزهای سیاسی ملی را محو کرد و فرایند تحرک فیزیکی و اجتماعی در سرزمینهای وسیع اسلامی را تسریع کرد. مبادله کالاها و خدمات و انتشار علم و اطلاعات در جامعه اسلامی نیازمند ارتباطات بود. این امر به تأسیس حمل و نقل پستی و شبکه دریانوردی جدید و همچنین انتشار نقشه‌ها و راهنماهای جغرافیایی منجر شد که حاوی توصیفات تاریخی - اقتصادی دقیق هر منطقه و اسامی شهرها و شهرستانها به ترتیب حروف الفبا بود. زمان و مکان خدمات روازنه پستی در هر شهرستان از قبل توسط حاکم اعلام می‌شد تا نامه‌های خصوصی و دولتی به موقع به مقاصد چون مصر تا آسیای میانه ارسال شود. تقویم ابداعی عمر خیام از تمام تقویمهای علمی دیگر از جمله تقویم دوره گریگوری بسیار پیشرفته‌تر بود. دریانوردان مسلمان شبکه‌های کشتیرانی از بصره عراق تا سواحل چین تأسیس کردند. امروزه واژگانی چون کشتی‌سازی (دارالصنع) که (a...enal)، کابل (Cable)، باد، باران موسمی (monsoon) دیوان

(douane) و تعرفه (tariff)، که همگی ریشه عربی دارند، شاهدهی برای عصر ارتباطات و اطلاعات که مشخصه تاریخ اسلام در طول قرون وسطی بود هستند.

تحصیل دانش یکی از متعالی‌ترین ارزشهای اسلام است؛ با این حال، مفهوم جامعه به عنوان یک کل منجم در پارادایم جامعه اسلامی بود که روند انقلابات علمی و اطلاعاتی دوره میانی در تمدن اسلامی را هدایت می‌کرد نه منافع ملی‌گرایانه، اقتصادی، سیاسی یا شرکتی. در اسلام، آرمان و واقعیت، که همان سیاست اجتماعی و اطلاعات است، نباید جداگانه پیش روند زیرا نیروهایی متضاد نیستند.

رکود جهان اسلام در پنج قرن گذشته دقیقاً زمانی روی داد که نیروهای داخلی در قالب منازعات و آشوبهای حکومتی و نیروهای خارجی با استعمار فرایند تجزیه را آغاز کردند. تمایز بین علوم اسلامی و مدرن از یک سو و گرایش به تجمل، مادی‌گرایی و متافیزیک از سوی دیگر، جامعه اسلامی را به افول کشاند. بنابراین اندیشه اسلامی در علوم و هنر عملاً ساکن ماند. فرایند وابستگی به علوم و تکنولوژی غربی آغاز شد. حاکمان جهان اسلام تحت تأثیر دور جدید انقلابات علمی و صنعتی در اروپا، تضعیف شده به دلیل تقسیم جامعه به واحدهای کوچکتر، و وحشت‌زده از ظهور «نظم جدید» پذیرفتن الگوهای غربی توسعه را آغاز کردند که جوامع آنها را تابع نظامهای اقتصادی و سیاسی بین‌المللی در حال ظهور قرار می‌داد. پیدایش شرق‌شناسی که با نظام آموزشی غربی پیوند داشت طبقه‌ای روشنفکر و بوروکرات متجدد پرورش داد که رهبری سیاسی آنها به تسریع و مشروعیت فرایند تجزیه و فروپاشی یاری رسانید.

انسجام شخصیت

پارادایم جامعه اطلاعاتی بر سکولاریسم مبتنی است در حالی که پارادایم جامعه اسلامی بر پایه نظامی دینی - سیاسی، اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی است که بر حقوق و قواعد حقوقی مفصل مبتنی است. علما، به عنوان محققان علوم دینی اسلامی، به ویژه حقوق (فقه)، با متخصصان اطلاعاتی و طبقه روشنفکر جوامع سکولار که کارشان صرفاً متمرکز بر اقتصاد، سیاست و حقوق است متفاوتند و همچنین با روحانیان مسیحی نیز که تنها به مسائل الهیات مشغولند. علما یا محققان اسلام مراجع تقلیدی هستند که راهنماییهای موثق آنها در موضوعات فرهنگ، اقتصاد، حقوق و سیاست اسلامی مورد تبعیت قرار می‌گیرد.

بنابراین سکولاریسم به دنبال جدایی دین از سیاست، معنا از ما و عقلانیت از بینش عالم وجود است، با اندیشه اجتماعی و سیاسی اسلام بیگانه است. اسلام همه اینها را به عنوان یک کل منسجم می‌بیند. بنابراین سکولاریسم غرب در جوامع اسلامی مورد استقبال واقع نشد و به فضیلت تبدیل

نشد زیرا نماد الحاد و مادی‌گرایی غرب بود - فرایند مادی‌گرایی که در آن تکنولوژیها، متدولوژیها، ایدئولوژیها از اروپا و سپس امریکا وارد می‌شد. در اسلام توصیف زندگی سکولار (در مقابل زندگی دینی) دشوار است زیرا تمایزی بین نهادهای کاملاً سیاسی و دیگر نهادها وجود ندارد. اسلام همه ابعاد زندگی اجتماعی و سیاسی و هنجارهای مدون عمل را در بر دارد. از آنجا که جدایی بین دین و سیاست اساساً در اسلام وجود ندارد، جامعه اسلامی هرگز، چه به صورت نظری و چه عملی، یک تئوکراسی همچون مسیحیت در اروپا تشکیل نداد. اصطلاح «تئوکراسی» برای تاریخ اسلام نادرست و متناقض است زیرا برخلاف سنت مسیحی، سران دولت در جوامع اسلامی هرگز رهبر مذهبی صرف نبوده‌اند. به علاوه، هرگز طبقه‌ای روحانی بر جوامع اسلامی حاکم نبوده زیرا کلیسا نهادی بیگانه با اسلام است. در اسلام هیچ واسطه‌ای بین فرد و خداوند وجود ندارد و هیچ شخص یا سازمانی قدرت تغییر، اصلاح یا تکمیل قانون الهی، قرآن و سنت را ندارد.

انقلاب فرانسه زمانی که جایگزین رژیم تحت‌کنترل کلیسای مسیحی شد، باعث پیدایش خصوصیات سیاسی و فلسفی سکولاریسم مدرن شد. برعکس، انقلاب اسلامی در ایران پایان سلطنت سکولاری بود که الگوهای توسعه غربی را ترویج می‌کرد و آغاز حکومت اسلامی مبتنی بر اقتدار روحی و قرآن بود. در حالی که اعدام لویی شانزدهم نماد مرگ سلطنت مقدس و آغاز حکومت سکولار در فرانسه بود، برکناری شاه ایران نشانه مرگ طاغوت سکولار و ظهور مجدد قدرت مادی و معنوی در ایران بود. جنبشهای «نوسازی» (مدرنیزاسیون) جوامع اسلامی در طول قرن گذشته به دلیل ناتوانی در ارائه دکترین منسجم مبتنی بر وحدت قدرت مادی و معنوی ناکام ماند. در پارادایم جامعه اسلامی این دو نیرو تفکیک‌ناپذیرند.

معنای جامعه و دولت

مفهوم اسلامی جامعه یا امت در تفکر و تجربه تاریخی غرب هیچ معادلی ندارد. امت مفهومی جهانی است و تابع محدودیتهای سرزمینی، زبانی، نژادی و ملی نیست. بنابراین پارادایم جامعه اسلامی تنها بر مبانی سیاسی - اقتصادی یا ارتباطاتی - اطلاعاتی مبتنی نیست. امت، جامعه و حکومت جهانی است که ملیتها و گروههای قومی گوناگونی را شامل می‌شود که تعهد به اسلام به عنوان یک عقیده و ایدئولوژی آنها را به نظم اجتماعی مشخصی پیوند می‌دهد. حاکمیت متعلق به خداوند است نه دولت، حاکم یا مردم؛ بنابراین مفهوم امت معادل «مردم»، «ملت» یا «دولت» نیست که واژگان روابط بین‌الملل مدرن هستند و توسط ساختارهای ارتباطی، جریانهای اطلاعات، جغرافیا، زبان و تاریخ یا ترکیب آنها شکل گرفته‌اند. مفهوم امت، قرن‌ها دولت اسلامی را هدایت کرد و از زمان پیامبر آن را به قدرتی جهانی تبدیل کرد. حدود و ثغور چنین جامعه‌ای توسط

اعتقادات و ارزشهای اسلامی تعیین می‌شود نه توسط مرزهای جغرافیایی، سیاسی یا قراردادی. این پارادایم از مفهوم ملت پشتیبانی می‌کند ولی ایده ملی‌گرایی (ناسیونالیزم) را نفی می‌کند. تنوع را به رسمیت می‌شناسد ولی بر وحدت تأکید دارد. بنابراین پارادایم جامعه اسلامی با نظام دولت - ملت که مشخصه نظام سیاسی جهان امروز است، مغایر است. این مسئله شامل سرزمینهای اسلامی نیز است که به واحدهای سیاسی کوچک تجزیه شده و قادر و مایل به بسیج منابع اقتصادی، فرهنگی، طبیعی و انسانی خود تحت یک حکومت اسلامی واحد نیستند.

در غرب و در میان عموم به اشتباه تصور می‌شود که اسلام تنها یک مذهب است. در اسلام تقسیم‌بندی جهان به قدسی و دنیوی، مذهبی و سکولار، روحانیت و عوام وجود ندارد. جدایی سیاست از اخلاق و سیاست از اقتصاد تحت پارادایم جامعه اسلامی کاملاً تصنعی است. اسلام یک نظام جامع زندگی است و بنابراین امت اسلامی فعالیت بشری را هدایت می‌کند. تنها بخش کوچکی از قوانین اسلامی مربوط به مسائل عبادی و اخلاقیات شخصی است در حالی که بخش عمده آن به نظم اجتماعی مربوط است. برخلاف غرب که در آن مذهب از مسائل خصوصی شهروندان است، در اسلام مذهب مسئله‌ای عمومی است. در حالی که در لیبرالیسم حاکمیت سیاسی و ارتباطی نماینده حاکمیت افراد است، حاکمیت در جوامع اسلامی ناشی از حاکمیت اصول اسلام است. به همین ترتیب، مفهوم «بنیادگرایی» یا «بنیادگرا» که اغلب در گفتمان رسانه‌های غربی به کاری می‌رود در واژه‌نامه اسلامی جایی ندارد زیرا برخلاف مسیحیت، جدایی تاریخی بین دین و دولت در اسلام و لذا «بنیادگرایی» یا «اصلاح‌گری» وجود نداشته است، و اگر اخیراً تلاشهایی به این منظور از سوی طرفداران نوسازی انجام شده، هرگز نتیجه‌بخش نبوده است. بنابراین، اخلاقیات اجتماعی - مذهبی اسلام نه تنها شخص را کاملاً در برمی‌گیرد بلکه رفتار کلی فرد را نیز شکل می‌دهد. به‌طور خلاصه، در حالی که اخلاقیات مدرن در غرب اصولاً طبیعتی اجتماعی یافت، در جوامع اسلامی قدرت اجتماعی و نیز مذهبی باقی ماند.

دقیقاً در اینجا است که پارادایم جامعه اطلاعاتی و پارادایم جامعه اسلامی وارد تعارضی فلسفی و استراتژیک می‌شوند که مبنای فرهنگی و نتایج اطلاعاتی - فرهنگی دارد. به عنوان مثال، از زمان انقلاب اسلامی ایران در ۱۹۷۹، اصطلاح «بنیادگرایان اسلامی» توسط رسانه‌های جمعی امریکایی و اروپایی ابداع و خصوصاً برای ارجاع به مقاومت نظامی در جهان اسلام استفاده شده است؛ به ویژه شیعیان که به شدت با سیاستهای مداخله‌جویانه غرب در سرزمین خود مخالفت کردند. سعودیها که سنی‌ها و هابی هستند در رسانه‌های غربی به عنوان «بنیادگرایان» مطرح نمی‌شوند، ظاهراً به دلیل این‌که «میان‌رو» هستند و روابط نزدیکی با غرب دارند. اصطلاح «بنیادگرایی اسلامی» همان‌طور که ظاهر ترسناکی دارد، در حلقه‌های دانشگاهی و گفتمان غرب برابر با جنبشهایی چون اوآنجلیسیم (انجلیان

تبشیری) در جهان مسیحی امریکا و انگلستان به کار می‌رود. این اصطلاحات سیاسی، تبلیغاتی، غیرتحلیلی یا حتی ضدتحلیلی دارای بار ارزشی هستند و نوعی محیط ارتباطاتی بر ساخته رسانه‌های مسلط و سخنگویان فکری آنها را نشان می‌دهد. به‌طور خاص، فقر موجود در حوزه ارتباطات در زمینه تاریخ، ایدئولوژی، فلسفه و علوم اسلامی بیش از حد خود در شکل‌دهی به محیط‌زیست فرهنگی که مشخصه صحنه بین‌الملل امروزی است سهم داشته است.

به‌طور خلاصه، نظام دولت - ملت طی فرایند تجزیه و مرزبندی سیاسی که در اوایل این قرن آغاز شد، امت اسلامی را به قطعات کوچکتری تقسیم کرده است. ناتوانی نخبگان حاکم بر جوامع اسلامی در چالش با پارادایمهای مسلط سیاسی و اقتصادی پایه‌نظم جهانی موجود، موجب تضعیف پارادایم جامعه اسلامی شده است. دولت اسلامی توسط پیامبر در ۶۲۲ میلادی در مدینه پایه‌گذاری شد. فرهنگ سیاسی و قانون اساسی که این دولت را پذیرش داد اسلام را تا پایان جنگ جهانی اول به عنوان قدرتی جهانی حفظ کرد، هرچند آشفتگی و تجزیه داخلی در قوانین کلی اسلامی ایجاد شده بود. امت اسلامی که اکنون به کشورهای مختلفی تجزیه شده است، با نظم جدیدی مواجه شده که در تکنولوژیهای مدرن اطلاعات و ارتباطات ریشه دارد. آیا نظم جدید این جوامع را به هم نزدیک‌تر می‌کند، یا روابطی را که اکنون متزلزل است سست‌تر خواهد کرد؟

طی قرن‌ها، فرهنگ اسلامی تعادل ظریفی بین فرهنگ شفاهی و مکتوب و بین ارتباطات میان‌فردی و رسانه‌ای حفظ کرد. فرهنگ چاپی و الکترونیک، عمدتاً در غرب، به تمرکز قدرت در دستان معدودی یاری رساند و موجب تمرکز ابزارهای دولتی و انحصار شرکتی شد. در مقابل، ارتباطات شفاهی در جوامع اسلامی به تمرکززدایی و توزیع قدرت دولتی و منافع اقتصادی یاری رساند و اقتدار متقابلی برای کسانی که در سنت شفاهی ریشه داشتند فراهم کرد. افراد توانایی برقراری ارتباط در درون جامعه خود و فراتر از آن را، با وجود نفوذ پروپاگانداي دولت و نهادهای مدرن حفظ کردند. احیای اسلام و جنبشهای سیاسی و انقلابی در کشورهای اسلامی به رهبری مراجع و نهادهای سنتی همچون علما، تنها یک نمونه از کاربرد بالقوه فرهنگ شفاهی و مواجهه آن با مدرنیسم فرهنگهای الکترونیک رسانه‌ای است. امروزه، نیازهای اطلاعاتی بیشتر کشورهای عمدتاً توسط منافع بازار و رسانه‌ها و قدرتهای مسلط جهانی تعیین می‌شود و نه ضرورتاً براساس نیازهای حقیقی افراد، گروهها و جوامع.

عدالت اجتماعی و نظم اقتصادی در قلب پارادایم جامعه اسلامی قرار دارد و مفاهیم جهانی‌سازی و به‌هم‌وابستگی نیز چنین است. آنچه امروز به عنوان گفتمان جهانی‌سازی ارائه می‌شود نوعی «به‌هم‌وابستگی پیچیده» و فرآیند «شبکه‌سازی» است که در حوزه تکنولوژیها و منابع اقتصادی، مالی و طبیعی در هم پیوستگی ایجاد می‌کند بدون تولید چارچوب فرهنگی معناداری که

مشخصه جامعه است. در غرب از میان نخستین اندیشمندانی که در این مورد بحث کردند هوگو گروتیوس (۱۹۳۹) / ایمانوئل کانت (۱۹۵۷) قابل ذکرند.

گروتیوس عموماً به عنوان پایه‌گذار حقوق بین‌الملل غربی و کانت به عنوان اولین متفکر جهان وطن شناخته شده است. هر دو شخصیت، هر چند از دیدگاه‌های مختلف و با اهداف متفاوت، تمایل دارند اصول اخلاقی لیبرال برای روابط بین‌الملل قائل شوند: گروتیوس بر پایه «حقوق طبیعی» دولتها و کانت براساس حقوق بشر فردی؛ با این حال، هر دو تفکر در چارچوب نظام دولت - ملت پرورش یافتند. در دیدگاه‌های مارکسیستی و نئومارکسیستی، جهانی‌سازی چیزی بیش از گسترش سرمایه‌داری به عنوان یک «نظام جهانی» نبود. طی این فرایند، نقشهای مختلفی برای واحدهای ملی گوناگون در تقسیم کار جهانی تعیین می‌شود؛ با این حال، همان‌طور که والرشتاین یکی از مدافعان این ایده می‌گوید، هر چند دولتها دیگر واحد تحلیل به حساب نمی‌آیند، همچنان نقشی حیاتی در حفظ وضع موجود جهانی بازی می‌کنند که دولتهای مسلط مرکز را در مقابل «پیرامون» تحت بهره‌کشی قرار داده است.

و چه کسی پیرامون را تشکیل می‌دهد؟ بیش از یک میلیارد مسلمان - یک چهارم جمعیت جهان. چه کسی مسئولیت حفظ تماس با این جمعیت عظیم و برقراری ارتباط بین افراد و نهادهای بزرگ‌تر امت را برعهده خواهد گرفت؟ در قرون وسطی و پس از آن قواعد حقوق اسلامی، یعنی شریعت، حرکت آزادانه کالاهای صنعتی و کشاورزی ملل غیرمسلمان به داخل و خارج از سرزمینهای اسلامی را ممکن ساخت. جهانی‌گرایی همان‌قدر واقعیت تجارت بین‌المللی این دوره بود که خودآگاهی فرهنگی، آموزشی و اجتماعی جهان اسلام چنین بود. در واقع، پارادایم جامعه اسلامی اولین نظام جامع رفاه را ایجاد کرد، گمرکات مرزی را از میان برد، و تجارت آزاد واقعی را تشویق کرد. امروزه کشورهای اسلامی با منابع طبیعی غنی و گسترده، سرمایه و موقعیت استراتژیک و ژئوپلیتیک بالقوه خود، به نظمی جهانی ملحق شده‌اند که باعث تکه تکه شدن آنها می‌شود نه این‌که اتحاد آنها در قالب یک امت واحد را موجب شود.

تاریکی غافلگیری یا نورامید؟

آنچه که از این تحولات تاریخی با توجه به دو پارادایم جامعه اطلاعاتی و جامعه اسلامی ظهور می‌کند دو نظام زیست‌محیطی فرهنگی هستند که عوامل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی گوناگونی را تبیین می‌کنند. حوزه وسیع‌تر محیط‌زیست فرهنگی معیار عملکردها و امکان همگرایی یا حتی تسلط یک پارادایم بر دیگری را تعیین خواهد کرد. به علاوه، فقدان درک یا غفلت از این چارچوب

زیست محیطی فرهنگی وسیع عامل اصلی ناتوانی در فهم، تبیین یا حتی پیش‌بینی جنبش‌های اجتماعی و سیاسی زمان ماست.

وقایع جهان معاصر بسیاری از جامعه‌شناسان و متخصصان روابط بین‌الملل در امریکا و اروپا را غافلگیر کرد. در طرحی که بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم آغاز شد، میلیون‌ها دلار در تحقیقات علوم اجتماعی هزینه شد تا شیوه کار نظام‌های سیاسی و ارتباطاتی در اتحاد جماهیر شوروی، اروپای شرقی و خاورمیانه مطالعه شود. با این حال در بهار ۱۹۸۹ تقریباً هیچ‌کس در غرب استقلال رژیم‌های کمونیستی، سقوط دیوار برلین و وحدت آلمان را در سر نمی‌پروراند، چه رسد که آن پیش‌بینی کند. «متخصصان» در دانشگاه‌ها، دولت و رسانه‌ها در اشتباه بودند. در واقع روسها، چکها، لهستانیها و رومانیاییها در جریان چالش با نهادهای سیاسی خود موفق شدند. مدل‌های شبیه‌سازی، نظریه‌سازی، متون مربوط به مبادله و تصمیم‌گیری که دانشجویان با علاقه حفظ می‌کنند و معلمان تحسین می‌کنند در توضیح این پدیده‌ها فایده چندانی نداشت. محققان و ناظران معدودی که این تحولات را پیش‌بینی کرده بودند، مورد بی‌اعتنایی واقع می‌شدند.

یک دهه قبل تقریباً هیچ‌کس در غرب، احیای اسلام و نتایج آن در خاورمیانه و سراسر جهان را پیش‌بینی نمی‌کرد. انقلاب اسلامی ایران احتمالاً بزرگ‌ترین عامل سردرگمی و شرمندگی تحقیقات علوم اجتماعی و روش تحقیق بوده است. عملاً هیچ‌کس در جریان اصلی علوم اجتماعی، حکومت یا رسانه‌ها نتوانست حدس بزند که محمد رضا پهلوی شاه ایران و دوست صمیمی غرب توسط آیت‌الله خمینی، مردی که آن زمان برای غرب نسبتاً ناشناخته بود، سرنگون شود. هرچند مقاومت مردم ایران در تحمل هشت سال جنگ تحمیلی عراق ناظران را غافلگیر کرد، اتحاد غرب و دولتهای محافظه‌کار خلیج فارس با صدام حسین در دهه ۱۹۸۰ و اتحاد مجدد آنان علیه وی در پی تهاجم متعاقب او به کویت در دهه ۱۹۹۰ حقیقتاً حیرت‌انگیز بود.

اشتباه در کجا بود؟ چرا ناظران چشم‌اندازهای مسلط ارتباطاتی، سیاسی و فرهنگی امروز را پیش‌بینی یا توصیف نکردند؟ آیا به این دلیل نبود که آنها بیش از حد به عناصر زندگی مدرن که ویژگی نهادهای رسمی و ایدئولوژیهای رسمی بود توجه کردند؟ آیا تنها متوجه فرایندهای تغییرات اجتماعی کنونی نشدند؟ آیا به دلیل تعصبات فرهنگی و الگوی گفتمانی حاکم بر تعاملات اجتماعی خود گمراه شدند؟ روشهای «انتقادی» آنها واقعاً چقدر انتقادی بود؟

در جایی دیگر کوشیده‌ام نشان دهم که مکاتب فکری جبرگرایی اقتصادی و نیستهای قدرت - محور ژئوپلیتیک در دوره «واقع‌گرایی» روابط بین‌الملل همگی اشتراکات مشخصی دارند: اول، در مفهومی قدرت - محور از روابط بین‌الملل که سیاسی یا اقتصادی یا هر دوست مشترکند؛ دوم، دولت - محور هستند از آنجا که به مفهوم دولت - ملت به عنوان یک حکومت «سیاسی» معتقدند؛

سوم، عوامل ارتباطاتی و فرهنگی را تابع روبناهای سیاسی، اقتصادی و تکنولوژیک می‌دانند؛ چهارم، تمایل دارند روابط اجتماعی را همچون روابط بین‌الملل با علوم طبیعی و زیست‌شناسی در یک طبقه‌بندی قرار دهند و پنجم، دوست دارند هر آنچه را که قابل سنجش، مشاهده و لمس است مطالعه و اندازه‌گیری کنند.

این مفروضات اساس جدا کردن برخی فعالیت‌های کاملاً متمایز جهان را که در رابطه با خوردی ساده با سیاست، کار و تولید نیستند ناممکن می‌کند. سیاست جهانی و منابع قدرت آن نه تنها شامل منابع ملموس و توزیع آن همچون منابع طبیعی، نظامی و اقتصادی است بلکه همچنین شامل عناصر کمتر قابل فهم و اندازه‌گیری است که «منابع غیرملموس» نامیده‌ام و شامل نظام‌های اعتقادی و ارزشی، ارتباطات و دانش است. هم منابع ملموس و هم غیرملموس را می‌توان براساس کنترل بر ارزشهای اساسی مشخص و جریان اطلاعات در جامعه یا نظام‌های بین‌المللی تعریف کرد، که توانایی عمل و تأثیرگذاری بر نتایج را منعکس می‌کند. بنابراین، تغییر قدرت از دو بُعد تشکیل شده است: دسترسی به منابع لازم برای عمل، و توانایی و تمایل برای تبدیل این منابع به عملی. ترتیبات قدرت در نظام‌های ملی و جهانی فراتر از بازتوزیع صرف مبانی اقتصادی، سیاسی و تکنولوژیک است. این موارد عوامل چند بُعدی با اقتدار و مشروعیت را شامل می‌شود و نقش‌های حیاتی ایفا خواهد کرد.

در واقع در دهه پایانی قرن بیستم، برخی «متفکران استراتژیک» به تدریج دریافتند روابط بین‌الملل فراتر از موقعیت‌های صرفاً نظامی - دیپلماتیک است. آنها دریافتند جهانی که در طول چهار دهه پس از جنگ جهانی دوم شناخته‌اند تا ابد تداوم نمی‌یابد. پیش‌بینی ناپذیری وقایع بین‌المللی و ناامنی قدرتهای اصلی یک روی سکه است؛ روی دیگر، ظرفیت فزاینده کشورهای کوچک‌تر در بسیج منابع و مردم خود برای به چالش کشیدن نظم گذشته و مطالبه نظم جدید است.

تقسیم‌بندی سیاسی - اقتصادی این سیاره به سه جهان متمایز هرگز علمی نبوده، و مفهوم‌سازی مجدد آن به عنوان یک جهان واحد نیز چندان بهتر نیست. همان‌طور که جنگ خلیج فارس و دیگر حوادث اثبات کرد، جهان سوم تجزیه شده است؛ جهان دوم و اتحاد شوروی در حال تجزیه است، و امریکا و بقیه جهان اول به شکل فزاینده‌ای از دیگران دور می‌شوند. برای درک تحولات و پیچیدگی سیاست جهانی یک دیدگاه ارتباطاتی و فرهنگی واقعاً مورد نیاز است.

ابعاد محیط‌زیست روابط بین‌الملل

اکنون بیش از همیشه لازم است تنش‌های جهانی مورد بحث قرار گیرد نه تنها براساس ساختارهای آشکار اقتصادی، ژئوپلیتیک و نظامی بلکه همچنین در زمینه منازعات فرهنگی،

ارتباطاتی و اطلاعاتی. برای اثبات حیاتی بودن فرهنگ و ارتباطات در تحلیل روابط بین‌الملل لازم نیست این حوزه‌ها را براساس رویکرد ایدئالیستی به سیاست جهانی ببینیم که اغلب مشخصه عصر ویلسونی در سیاست بین‌الملل و گفتمان هنجاری‌تر ادبیات جنگ و صلح به حساب می‌آید که در سالهای بلافاصله پس از جنگ جهانی اول و دوم مطرح شد. به نظر من دوران مابعد جنگ سرد به ابعاد فرهنگی سیاست جهانی اهمیت عمده می‌بخشد.

تقلیل‌گرایی مکتب محافظه‌کار واقع‌گرایی سیاسی و همچنین اقتصاد سیاسی افراطی، که بیش از چهاردهه در حوزه‌های تحقیق و سیاست‌گذاری حاکم بوده، در پاسخ به سؤالات بی‌شمار مربوط به تحولات سراسر جهان ناقص از آب درآمد. به علاوه، سنت معرفت‌شناختی تحقیق که در آن، حوزه ایده‌ها از حوزه اشیا تفکیک شده است، نه تنها به لحاظ تاریخی خاص سنت فلسفه و علوم غربی است بلکه همچنین نوعی دوگانگی ایجاد کرد که مانع از تدوین مفاهیم و نظریه‌های عملی شد. از همه مهمتر، تضعیف مشروعیت دولت و تحولات سیاسی پس از وقایع اروپای شرقی و اتحاد شوروی، در ترکیب با بحران اقتصادی غرب و چالشهای ناشی از فرهنگ غیرغربی، رهبری «اجتناب‌ناپذیر» امور بشری توسط قدرتهای غربی را دشوارتر کرده است.

امروزه با حرکت غرب به سوی پارادایم جامعه اطلاعاتی، تصوراتی از عدالت که از جامعه مدنی نخبگان و روشنفکر قرن نوزدهم و بیستم ریشه می‌گرفت دچار مشکل شده است. در سطح بین‌الملل، استدلال رایج چنین بود که اگر یک نفر صلح می‌خواهد، (یک نفر) باید برای جنگ آماده شود. نظام دولت - ملتهای مستقل احساس جمعی کمی داشتند ولی برای قدرت مبارزه می‌کردند و منافع گوناگونی را تحت تکثرگرایی دنبال می‌کردند و منافع گوناگونی را تحت تکثرگرایی دنبال می‌کردند. برای بیشتر بشریت، در سطوح ملی و بین‌المللی، فرهنگ به‌طور روزافزون به چیزی تبدیل شد که در قوطی (کنسرو) می‌آید.

اکنون اگر نقص این پارادایمها روشن است، عواملی که صحنه روابط بین‌الملل و منابع محیط جهانی را بهتر توضیح می‌دهد چیست؟ هشت نکته اصلی به ذهن می‌رسد:

۱. قالب متغیر ارزشهای انسانی؛
۲. شکاف فزاینده میان «داراها» و «ندارها»؛
۳. چشم‌انداز جمعیت‌شناختی و رشد جمعیت؛
۴. منابع حیاتی و تجدیدنپذیر همچون نفت؛
۵. تکنولوژی ارتباطات؛
۶. منابع مالی، کنترل بازار، دسترسی به نیروی کار،
۷. کنترل نظامهای سیاسی؛ و

نظریه واحد ارتباطات به عنوان محیط زیست

در جایی دیگر گفته‌ام که فرایند نوآوری اطلاعاتی و تکنولوژیک را می‌توان با یک «نظریه واحد ارتباطات به عنوان محیط زیست» توضیح داد. در اینجا اصطلاح محیط زیست را در معنایی وسیع به کار می‌برم تا همه محیط‌های نمادینی که در آنها ارتباطات تکنولوژیک و انسانی رخ می‌دهد را شامل شود.

ابعاد اصلی این زمینه محیطی موارد زیر را شامل می‌شود:

۱. محیط کالاها و محصولات، همچون اقلام صنعتی و تولیدی؛
۲. محیط خدمات از جمله بانکداری، بیمه و آموزش؛
۳. محیط جنگی، به معنای تمام سخت‌افزار و نرم‌افزارهای نظامی و امنیتی و زیرساخت‌های پشتیبانی؛
۴. محیط اطلاعات، شامل صنایع فرهنگی و رسانه‌های جمعی؛
۵. محیط زیستگاه، شامل حوزه‌هایی چون جمعیت‌شناسی، مسکن، محیط فیزیکی، آلودگی؛ و
۶. محیط اخلاقیات و معنویات در رابطه با گفتمان‌های هنجاری ویژه‌ای چون مذهب، آداب و رسوم، قوانین و قراردادهای اجتماعی.

این شش زمینه محیطی فضایی نیستند بلکه در رابطه و مکمل هستند - یعنی نه تنها با این محیطها به‌طور جداگانه و تک تک تعامل داریم، به علاوه، تعاملات این شش زمینه با یکدیگر و با انسانها به شکل مکملی و یژگی بی‌همتای تمدن ماست. بنابراین محیط‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی ما قابل درک کامل نیست مگر این‌که براساس ارتباطات و فرهنگ به این پدیده واحد توجه کنیم. بنابراین، تصور ما از خود، جامعه و جهان کاملاً توسط این دیدگاه محیطی شکل می‌گیرد و شیوه‌ای که ما زبان، ادب، هنر، علوم و در واقع واقعیت را درک می‌کنیم.

دید جهانی ما نسبت به چنین دیدگاه زیست محیطی منسجمی حداقل توسط سه بازیگر و عامل متفاوت شکل می‌گیرد: دولت؛ گروهها و نهادها؛ و افراد. مثلاً رابطه بین محیط کالاها و محصولات با محیط خدمات، محیط پیچیده مالی و اقتصادی بین‌المللی ایجاد کرده است. به همین ترتیب، وقتی محیط کالاها و محصولات با محیط جنگی ارتباط می‌یابد، مجموعه به اصطلاح نظامی - صنعتی را ایجاد می‌کند. تبلیغات بین‌المللی و گفتمان سیاسی به همین شکل نتیجه روابط بین محیط جنگی و محیط اطلاعات است؛ همان‌طور که مجموعه رسانه‌های جمعی و صنایع فرهنگی عمدتاً نتیجه تقاطع محیط اطلاعات و محیط اخلاقیات است و غیره. به عنوان مثال معنای همگرایی

عباراتی چون «دموکراسی» یا «حقوق فردی» با صنعت اتومبیل‌سازی را در نظر بگیرید. در اینجا اتومبیل فقط وسیله حمل‌ونقل و تحرک، حتی پرستیژ و ثروت هم نیست، بلکه جزء ضروری آزادی عمل فردی و همچنین یک حق است. به همین صورت، زمینه‌های زیست‌محیطی ایجاد می‌شوند زمانی که حوزه نظامی با امنیتی، فضای خصوصی با فضای عمومی، داده با دانش، وابستگی با درهم وابستگی به پیشرفت با زوال مرتبط می‌شود. دوگانگی، ساده‌سازی و پیچیده‌سازی در سیاست بین‌الملل معاصر را حداقل از زمان جنگ جهانی دوم، به خوبی می‌توان در روابط و گفتمان قدرتهای بزرگ مشاهده کرد هنگامی که از اصطلاحات تقلیل‌گرایانه‌ای چون کاپیتالیسم در مقابل سوسیالیسم، آزادی‌گرایی در مقابل اقتدارگرایی، وابستگی در مقابل درهم وابستگی، و بین‌المللی‌گرایی در مقابل ملی‌گرایی استفاده می‌شود.

نتیجه‌گیری

بنابراین، در حالی که به قرن بیست‌ویکم نزدیک می‌شویم، دو تحول عمده، وضعیت ارتباطات و روابط بین‌الملل را مشخص می‌کند. اول، نظم نوین جهانی براساس پارادایم جامعه اطلاعاتی در حال شکل‌گیری است. این نظم جدید مربوط به جوامع پیشرفته صنعتی است که در پی تحولات گوناگون اقتصادی، سیاسی و تکنولوژیک تکامل یافته است. جهان شاهد تحول دیگری نیز هست - تمایل و (در واقع) جست‌وجو برای نظم نوین فرهنگی که از مفهوم ساده ارتباطات و اطلاعات فراتر رود. جست‌وجو به دنبال پارادایم جامعه اسلامی نشانه‌ای از این تحول است.

این گفتمان جدید به مباحث بین‌المللی و جهانی نیاز دارد و مفاهیم ارتباطات و اطلاعات را تابع مفهوم وسیع‌تر و فرهنگ و محیط‌زیست اجتماعی می‌کند. در واقع تلاش برای تغییر ساختار جهانی ارتباطات و اطلاعات قبل از تحلیل شکل آینده آن و محیط‌زیست فرهنگی آن زودرس خواهد بود. طبیعت، جهت‌گیری، و تحول تصاویر و واقعیتهای محیط جامعه فرهنگی مورد بحث ماست که ویژگیهای بازیگران و عوامل جهانی را تعیین خواهد کرد. این امر منشأ و تعیین‌کننده تحول قدرت و همچنین منازعات آینده در نظام بین‌المللی خواهد بود.

در حالی که قدرتهای مختلف به زبان مشابهی درباره نظم نوین جهانی سخن می‌گویند، به دنبال توزیع و برابری قدرت نیستند، بلکه در جست‌وجوی ثبات ملی و بین‌المللی با حضور معدودی در رأس سلسله مراتب جهانی و دیگران در نابرابری زیرین هستند. به همین علت، «تعریف مسئله» در رابطه با تجارت، نظامهای پولی، رشد جمعیت، خلع سلاح، غذا، مسائل زیست‌محیطی، امنیت، جنگ و صلح، حوزه‌های کلیدی مذاکره، همکاری و تعارض میان دولت - ملت‌ها و نهادها باقی خواهد ماند. به این ترتیب، محیط فرهنگی مسلط کنونی - از طریق شبکه ارتباطی بین‌المللی و

قدرت فکری، فرهنگی خود - به گونه‌ای سازمان یافته که ایالات متحده و قدرتهای اروپایی معدودی را در امور سیاسی، نظامی و اقتصادی در رأس نگه دارد. این مستلزم نابرابری در سطوح پایین‌تر برای نظامهای فرهنگی چون اسلام و دیگران (در جنوب) خواهد بود.

جنگ سرد شرق در مقابل غرب شاید پایان یافته باشد ولی جنگ سرد جنوب مقابل شمال سیستمی در حال ظهور است. نظامهای سوسیالیستی شرقی متلاشی شده ولی الگوهای جایگزین آنها در حال شکل‌گیری است. همزمان، مرکزیت شمال در حال افزایش است زیرا امریکای شمالی و اروپای سکولار فراقاره‌ای محیط‌زیست فرهنگی بر نیمه جنوبی جهان تحمیل می‌کنند. مطالبات شمال برای نظم نوین جهانی و مطالبات جنوب برای تغییر و بازتوزیع منابع و قدرت زمینه‌های فرهنگی دارد و از تصورات متفاوت از سیاست و فرهنگ ناشی می‌شود. بنابراین، در حالی که قدرت اقتصادی و سیاسی اتحاد شوروی سابق افول می‌کند و ملل اروپای شرقی و مرکزی به اقتصاد جهانی بازار ملحق می‌شوند، روابط فرهنگی چندصد ساله بین اروپا و امریکا نیازمند یافتن ائتلافهای جدیدی و زمینه‌های مشترک است. این امر صرفاً مربوط به اقتصاد و تکنولوژی نیست بلکه ریشه در تجارب مهم معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، زبان‌شناختی و فرهنگی گذشته دارد.

در حالی که قدرتهای مسلط توانایی ایجاد هنجار و نهاد برای نظامهای اقتصادی و سیاسی بین‌المللی را انحصاری می‌کنند، سیاست به اصطلاح «قبیله‌ای» و «ایلیاتی» دیگر فرهنگها آزاد خواهد شد و تمایلات فرهنگی پنهان در جوامع در حال تغییر را آشکار می‌کند. امروزه دولت - ملتها دیگر تنها بازیگران سیاسی و اقتصادی جهان نیستند. گروههای دیگری همچون ساختارها و نهادهای زبده فراملی تأثیری مشابه، اگر نه یکسان، بر نظام بین‌المللی و محیط‌زیست فرهنگی آن می‌گذارند. و دقیقاً در اینجا است که رابطه بین استراتژی سیاسی و فرهنگ سرنوشت‌ساز می‌شود. □

* این مقاله برگرفته از منبع زیر است: *رساله جامع علوم انسانی*

Media, Culture and Society (Sage, London, Newbury Park and New Delhi), Vol. 15 (1993), 9-27